

### چکیده

راشد الغنوشی از مشهورترین کسانی است که در زمینه نسبت اسلام و دموکراسی قلم زده‌اند و البته در صحنه سیاسی تونس نیز فعالانه ظاهر شده است. این دو نکته، توجه جدی تر به دیدگاهها و فعالیتهای سیاسی او را ضروری می‌سازد. نویسندگان این مقاله کوشیده‌اند که گزارشی از آرا و دیدگاههای غنوشی در باب حکومت اسلامی، اصول و منشأ مشروعیت آن، و نیز نسبت اسلام و دموکراسی ارائه دهند. بر این اساس، مفهوم «شورا» جایگاه مهمی در اندیشه او دارد و به همراه شریعت، مشروعیت حکومت اسلامی را تأمین می‌کند. غنوشی دموکراسی را یک روند فراگیر آموزشی تلقی می‌کند، نه یک فلسفه و ایدئولوژی، از این رو آن را بهترین روش برای اجرای مفهوم شورا می‌داند. وی به غیر از پذیرش نظری دموکراسی و انتقاد از مخالفان دموکراسی، در صحنه سیاسی نیز نهضت مقاومت تونس را متعهد به روند دموکراسی، تعدد احزاب، اصل مشارکت و تغییر مسالمت آمیز قدرت دانسته است که فعالیت و سخنان غنوشی در این زمینه بخش نهایی مقاله را به خود اختصاص داده است.

کلید واژه‌ها: راشد الغنوشی، نهضت مقاومت تونس، اندیشه سیاسی اسلامی،

حکومت اسلامی، دموکراسی، سکولاریسم

\* عضو هیات علمی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی - پژوهشگر  
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، ص ۹۰-۶۳

شیخ راشد الغنوشی در سال ۱۹۴۱ در روستای «غنوش» در نزدیکی شهر «قابس»، جنوب تونس، به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی وارد الزيتونه شد و از آنجا دیپلم الهیات گرفت. در سال ۱۹۶۴ وارد دانشگاه قاهره شد ولی پس از سه ماه به درخواست رژیم وقت تونس، توسط حکومت وقت مصر، اخراج و به تونس فرستاده شد. وی برای ادامه تحصیل به سوریه رفت و در دانشگاه دمشق مقطع کارشناسی ارشد در رشته فلسفه را به اتمام رساند، در سال ۱۹۶۸ نیز وارد دانشگاه سوربن فرانسه شد و در رشته فلسفه در مقطع دکترا به تحصیل خود ادامه داد. وی در سال ۱۹۸۱ با نشر ماهنامه المعرفه، جنبش گرایش اسلامی (ITM) را تأسیس کرد و رهبری آن را بر عهده گرفت. پس از چند ماه، دولت تونس این گروه را غیر قانونی اعلام و غنوشی و تعدادی از اعضای آن را بازداشت و زندانی کرد. غنوشی تا سال ۱۹۸۴ در زندان بود و در دوره نخست وزیری مزالی آزاد شد، ولی پس از سقوط مزالی، وی به اتهام براندازی نظام بار دیگر دستگیر و روانه زندان شد و پس از محکوم شدن به اعدام تا پای چوبه دار پیش رفت، ولی با سقوط بورقبیه توسط زین العابدین بن علی و حاکم شدن او (۱۹۸۷)، دوباره آزاد شد و به صحنه سیاست بازگشت و پس از تغییر نام جنبش به «نهضت مقاومت تونس» خواستار مشارکت در انتخابات شد. دولت تونس در انتخابات سال ۱۹۸۹ به نهضت مقاومت تونس اجازه مشارکت نداد و این نهضت را تحت فشار قرار داد، غنوشی در حالی که مشغول پژوهش در مورد پایان نامه دکترایش با عنوان «آزادیهای عمومی در دولت اسلامی» بود، مجبور به ترک تونس و عزیمت به لندن شد و تا به امروز نهضت را از آنجا رهبری می کند.<sup>۱</sup>

بحث دین و سیاست یا به تعبیر دقیقتر اسلام و سیاست، از مباحث چالش برانگیزی است که در دهه های اخیر شدت گرفته و واکنشهای عملی و نظری متفاوتی را برانگیخته است. راشد الغنوشی از جمله افرادی است که معتقد است دین اسلام با سیاست پیوندی ناگسستنی دارد و در ذات خود دارای برنامه و نظام سیاسی جامع برای اداره امور بشری است. در این مقاله ابتدا به اصل حکومت در اسلام از نگاه راشد الغنوشی پرداخته شده و طی آن

حکومت پیامبر اکرم (ص) و خلفا و روند حکومت در صدر اسلام مورد بررسی قرار گرفته است. اصول بنیادین حکومت اسلامی، و هدف یا وسیله بودن حکومت در اسلام، از مباحث بعدی مقاله به شمار می‌رود. در ادامه مقاله، مباحث مهمی همچون منشاء مشروعیت در حکومت اسلامی، اصل شورا در حکومت اسلامی، حکومت متغلب، و راههای جلوگیری از ظلم دولت اسلامی از نگاه غنوشی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. آخرین بحث مهم مقاله نسبت اسلام و دموکراسی است که غنوشی نه تنها هیچ تضاد و تنافری بین اسلام و دموکراسی نمی‌بیند، بلکه دموکراسی را به عنوان یک روش، همان روش حکومتی اسلام می‌داند.

### اصل حکومت در اسلام

از دیدگاه غنوشی، اسلام دین فراگیر و نظام کاملی برای زندگی است و در همه جوانب حیات دارای برنامه است و بنیان‌گذاری اجتماع و اداره جامعه و سیاست‌گذاری را نیز شامل می‌شود و برای اینها در اسلام اصول و ضوابطی وجود دارد. سیاست‌داری اسلام تنها یک واقعیت تاریخی نیست، بلکه پایه‌های آن بر تعالیم قرآن و سنت استوار است. قرآن می‌فرماید: «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل فرمود حکم داوری نکرده‌اند، آنان کافرانند... ستمگرانند... تبهکارانند» (مائده/۴۷-۴۴).<sup>۲</sup> ضرورت حکومت در اسلام نیز دارای یک اساس منطقی است؛ چون دین در همه ابعاد و در همه موارد مانند سفر، خانواده و غیره نظم را توصیه می‌کند و رعایت نظم در این مواقع را یک امر دینی می‌داند پس اداره جامعه در این راستا در صدر اهتمام دین قرار می‌گیرد. همچنین دین اسلام دارای یک دسته از احکام مانند حدود و دیات و غیره است که عمل به آنها بر جامعه اسلامی واجب است، ولی اجرای آنها بدون حکومت و نظام ممکن نیست، پس بر اساس قاعده «هر آنچه بدون آن، ادای واجب ممکن نیست واجب است»، ایجاد حکومت برای اجرای احکام و اداره جامعه واجب است.<sup>۳</sup> بر اساس واقعیت تاریخی نیز پیامبر اسلام (ص) در کنار تبلیغ رسالت و اصلاح عقاید و اخلاق، به برپایی نظام و حکومت پرداخت و عهده‌دار ریاست و رهبری سیاسی جامعه مدینه بود که در آن مسلمانان و غیر مسلمانان زندگی می‌کردند. دولتی را که پیامبر (ص) ریاستش را

بر عهده داشت دارای قانون اساسی، نهادهای قضایی، تأمین اجتماعی و غیره بود.<sup>۴</sup>

بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) نیز یاران او در تداوم دولت و نظامی که آن حضرت بنیان گذاشته بود، تلاش کردند و در ضرورت وجود رییس و امام برای جامعه اسلامی، اختلافی نداشتند و حتی با درک این ضرورت، پیش از اینکه پیامبر (ص) را به خاک بسپارند به انتخاب رییس جامعه اسلامی پرداختند. اختلافات میان یاران پیامبر (ص) در موضوع امامت و خلافت درباره شخص یا سلسله ای که عهده دار این مقام شود، بود؛ مثلاً در صفات و همچنین درباره انتخاب و پایه انتخاب وی و منبع مشروعیت حکومت آن شخص یا سلسله، ولی در ضرورت انتخاب خلیفه یا امام اختلافی نداشتند. اختلاف نظر میان دانشمندان مسلمان و فقهایی اسلام نیز به تبع از اختلاف یاران پیامبر در این موارد می باشد؛ یعنی همه فقها و دانشمندان اسلامی بر ضرورت انتخاب امام اتفاق دارند و اختلافشان در صفات و ویژگیهای امام و مصداق رییس جامعه اسلامی است.<sup>۵</sup>

تقریباً همه مذاهب اسلامی بر واجب بودن انتخاب امام تأکید دارند و آن را یک نیاز اجتماعی می دانند و از این میان فقط خوارج ضرورت انتخاب امام را در صورتی که مردم بتوانند از عهده اداره امور جامعه و اجرای عدالت برآیند، منتفی می داند. این نظر خوارج با وجود کم پشتیبان بودن و کم طرفدار بودن آن، دریچه را به سوی یک حقیقت مهم یعنی طبیعت وظیفه مدنی دولت در اسلام که بر محور عدل و اقامه عدالت می چرخد می گشاید؛ زیرا مشروعیت دولت را مشروط به اجرای عدالت و توانایی اجرای آن می سازد و دولت را از چارچوب تقدس بیرون آورده و به شکل یک ضرورت اجتماعی در می آورد که برای پر کردن شکاف اداری به کار گرفته می شود. نیاز به این ضرورت را نیز قابل تغییر می داند. پس اگر نیاز به آن بیشتر باشد حتمی تر و لازم تر و اگر کمتر باشد غیر حتمی تر است.<sup>۶</sup> با وجود این همه تأکید و استدلالهای فوق در رابطه با وجود و ضرورت حکومت در اسلام، غنوشی حکومت را همه اهداف اسلام نمی داند و اسلام را با حکومت و حکم اسلامی مساوی نمی گیرد، بلکه در میان اینها رابطه جزء و کل را حاکم می داند که اسلام کل و حکومت جزء است و بر آن است که جایگاه دستگاه حکومتی در ساختار نظام اسلامی جایگاه یک نهاد است؛ مانند نهاد اقتصادی

یا نهاد قضایی، و اسلام می خواهد این بخش را هم اصلاح کند ولی هیچ گاه اصلاح دستگاه حکومت همه اهداف اسلام را تشکیل نمی دهد.<sup>۷</sup>

غنوشی در واقع ادعایی بس بزرگ؛ یعنی سیاسی بودن دین اسلام را مطرح می کند، اما استدلالهای او در حد اثبات آن ادعا نیست، بخصوص که مخالفان این دیدگاه نیز زیادند و شبههاتی مطرح کرده اند.<sup>۸</sup> احتمالاً به این دلیل که طرح بحث سیاسی بودن اسلام به کار تحقیقی و مباحث عمیق و فرصت زیاد نیاز دارد، غنوشی ترجیح داده با مراجعه به حافظه خود و آوردن چند استدلال نه چندان عمیق، از موضوع رد شود. استدلال غنوشی به تاریخ سیاسی صدر اسلام و جریانات پس از وفات پیامبر اکرم (ص) نیز به طور جدی جای خدشه دارد.

### حکومت پیامبر و خلفا

به نظر غنوشی پیامبر اسلام توانست در هر دو بعد تبلیغ رسالت و اصلاح عقاید و اخلاق، و برپایی حکومت و نظام موفق شود و اسلام را از حد نظریه فراتر برده، در عمل پیاده کند و الگویی از حکومت و حکومت داری را ارائه دهد. خلفا نیز روش پیامبر (ص) را در اصلاح عقیدتی و سیاسی و در خدمت مردم قرار دادن حکومت و تلاش برای تحقق عدالت و ایمان ادامه دادند.<sup>۹</sup> از نظر غنوشی نظام خلافت با وجود سابقه و پیشرفت آن، در مقایسه با نظامهای معاصر خود، در نهادینه کردن دستگاه حکومتی و قوای آن موفق نشد؛ مثلاً با وجودی که به طور کامل به مبدأ شورا اعتقاد داشت، شورایی که از همه جهات کامل باشد تأسیس و عملی نشد، و راهکار مؤثری برای نظارت بر خلیفه و گماشتگان وی به وجود نیامد. این نقطه نظر در عدم توانایی عثمان در اواخر حکومتش در زمینه مراقبت و کنترل گماشتگانش به روشنی قابل درک است.<sup>۱۰</sup>

پاسخ غنوشی به این سؤال که آیا خلافت خلفای راشدین تکرار شدنی است، خیلی روشن و صریح است که «نه». غنوشی بر این نظر است که خلافت آن گونه که در صدر اسلام بود قابل تکرار نیست، زیرا شرایطی که خلافت در آن به وجود آمد شرایط ویژه ای بود و تکرار خلافت منوط به تکرار همان شرایط است که در حال حاضر غیر ممکن و در آینده غیرقابل پیش بینی

است. علت اساسی عدم تکرار خلافت این است که نظام اداری و دولتی آن فقط نمونه‌ای برای حکومت و اداره یک شهر (شهر مدینه) بود، به همین دلیل وقتی قلمرو سرزمین اسلامی از مدینه و حجاز بیرون رفت مسلمانان از پاسخگویی به تحولات و تغییرات به وجود آمده در نتیجه این وسعت عاجز ماندند و نتوانستند همه نیازهای جامعه را برآورده کنند. در نتیجه این ناتوانی مردم ناراضی شدند و نارضایتی آنها به قتل خلیفه سوم و جنگهای خونین داخلی انجامید.<sup>۱۱</sup>

غنوشی سپس به جریانهای بعدی تاریخ سیاسی صدر اسلام اشاره می‌کند و معتقد است دولت نمونه اسلامی دیری نپایید و عقب ماندگی سیاسی و بین المللی آن زمان به منحرف و فاسد شدن آن کمک کرد و آن را مجبور به هم رنگی با خودش نمود. به همین دلیل فشار و سرکوب یکی از بارزترین وجوه و کارکرد حکومت اسلامی بعد از خلافت شد. البته با وجود همه سرکوبها و فشارهای داخلی و هجومهای بعدی خارجی بر جهان اسلام، مسلمانان توانایی خویش را در شکوفایی و تمدن سازی ثابت کردند و فرهنگ و سنتهای مدنی غنی را ایجاد کردند که امروزه از آن به نام «جامعه مدنی اسلامی» یاد می‌کنند. در این جامعه مدنی اسلامی که به زحمت و کوشش توده های مسلمان، نه حکومتهای اسلامی، بعد از صدر اسلام به وجود آمد نهادهای اجتماعی و مدنی از دستگاه حکومتی جدا بودند و بخشهای مختلف و مهم آن یعنی اقتصادی، دینی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و نظامی فعال بود.<sup>۱۲</sup>

### تبدیل حکومت به ملوکیت

غنوشی همانند ابن خلدون معتقد است که تحول خلافت به ملوکیت درست از روزی شروع شد که بنی امیه زمام امور را در دولت اسلامی در دست گرفتند. وی دولت اموی را نقابی برای ملوکیت می‌داند<sup>۱۳</sup> و از آن به عنوان خطرناکترین کودتا در تاریخ سیاسی اسلام و اولین گام جدایی دین از سیاست یاد می‌کند.<sup>۱۴</sup> از نظر غنوشی این ملوکیت دارای سه عنصر بود: ۱. اسلام؛ ۲. قومیت؛ و ۳. الگوی حکومتی بیگانه.

پس شکلی از حکومت به عنوان الگوی خلافت رایج شد که شامل مؤلفه هایی از اسلام،

برخی هنجارهای قبیله‌ای و قومی، و ضوابط اداری موجود در امپراتوریهای وقت بود. بدترین عنصر در این ترکیب، عنصر قومیت بود که باعث جدایی دولت از مردم و جامعه شد و امت را متفرق ساخت. علما که در آن وقت همان صحابه و بعدها تابعین بودند برای مبارزه با این تغییر و انحراف به پا خاستند و برای اعاده نظام خلافت تلاش کردند، ولی به علت تعافل نظام نتیجه نداد، بعد از آن به ناچار با انقلابیون متحد شدند و برای براندازی دستگاهی که کسری اش (منسوب به پادشاه فارس) می دانستند، جنگیدند؛ مثلاً ائمه چهار مذهب سنی همه طرفدار انقلابیون بودند و قرن اول اسلامی شاهد خون‌ریزیهای زیادی در جهت تلاش برای اعاده نظام خلافت و خلاصی از ملوکیت قبیله‌ای بود.<sup>۱۵</sup> البته غنوشی احزاب مخالف دولت اموی را که در قرن اول برضد ملوکیت قبیله‌ای اموی قیام کردند از این جهت مورد نقد قرار می‌دهد که آنها نیز نمونه‌های خوبی از نظام و حکومت را ارائه نکردند؛ مثل خوارج که در صورت یافتن فرصت هم نمی‌توانستند الگوی درستی ارائه دهند و همین‌طور شیعیان که مبدأ شورا را به شکل کامل به نفع مفهوم «وصیت» ساقط کردند.<sup>۱۶</sup>

البته استدلال غنوشی در مورد شیعه جای بحث دارد، چون وصیت هیچ تضادی با شورا ندارد. شورا که یک مفهوم و عمل کاملاً سیاسی است در زمان رسول اکرم (ص) اجرا می‌شد. اگر شیعه معتقد است که پس از رسول اکرم (ص) و بنا به وصیت ایشان، حضرت علی (ع) باید اداره امور را در دست می‌گرفت، باز هم امکان عملی شدن شورا با رهبری حضرت علی (ع) وجود داشت.

## اصول بنیادین حکومت اسلامی

غنوشی اصول بنیادین حکومت اسلامی را بدین گونه بر می‌شمارد:

۱. توحید به معنی باور به یگانگی خالق هستی که رحیم و مهربان و نزدیک به ماست و حاکم و مطلق است.

۲. ایمان کامل به پیامبر اکرم (ص) و به خاتمیت رسالت حضرت محمد (ص) که بعد از

او پیامبری نخواهد آمد.

۳. ایمان به روز قیامت که در آن کرده‌های انسان مورد ارزیابی قرار گرفته و مسیر نهایی اش تعیین می‌گردد.

۴. اینکه خداوند انسان را خلیفه خودش در زمین و او را اشرف مخلوقات قرار داده است و به وی اختیار داد و همه آنچه را در زمین است برای او مسخر گردانید و وظیفه انسان در زمین آبادانی آن و برپایی عدالت در آن است، و اینکه خداوند انسان را با وحی راهنمایی کرده است. پس زندگی برای مومنان و همه انسانها دوزخ، عذاب و عقوبت نیست، بلکه فرصتی برای خودسازی و برپایی نیکی و تقوی است.

۵. اینکه خلافت و جانشینی خداوند در زمین حق انسان است و هر انسانی چون جانشین خداست، پس باید از بی عدالتی و شرک که خداوند از آن بیزار است پرهیزد. انسان در انتخاب اینکه میان خداپرستی و خدایبزاری کدامیک را بپذیرد آزاد است، به شرط اینکه خودش متحمل نتایج عقوبت دنیوی و اخروی آن باشد.

۶. آنانی که اسلام و مقررات آن را می‌پذیرند و به آن پایدار می‌مانند (مؤمنان) گروهی را تشکیل می‌دهند که نقطه مشترک و عامل پیوندشان به یکدیگر عقیده است؛ آنان با بقیه انسانها نیز در انسانیت برادر هستند.

۷. اجتهاد و شورا، بدین معنی که مجتهدان و اهل حل و عقد از نظر دینی مأمورند تا پایه‌های ایجاد یک جامعه توحیدی را استوار کنند که بر اساس ارشاد قرآن و عملکرد پیامبر (ص) در این زمینه بنا شده باشد، و چون نصوص قرآن و سنت محدود و حوادث زندگی نامحدود است، باید با استفاده از عقل و دانش برای پیدا کردن حکم مسایل مستحدثه، در متن قرآن و سنت و نصوص دینی به اجتهاد پردازند. در صورت تعدد و اختلاف اجتهادها، هرگاه اجتهادی که مربوط به اداره جامعه و امور سیاسی آن است مورد اتفاق همه یا اکثر مجتهدان باشد، یعنی به اجماع برسد، آن اجتهاد به صورت یک قاعده و حکم قابل اجرا در می‌آید. به جز حکم خدا حکم دیگری بالاتر از آن نیست و اجرای این حکم مورد اتفاق اعضای شورا الزامی است و قانونی برای اداره جامعه محسوب می‌شود.

۸. امت که یک گروه دینی سیاسی است، عهده‌دار اجرای وظیفه خلافت خدا بر روی



زمین است و فرامین شرع را به کار بسته و از آن حمایت و پاسبانی می کند. افراد ملت از طریق نمایندگانشان رهبر و امام را انتخاب می کنند. رهبری منتخب با همکاری اعضای شورا کار می کند و اعضای شورا بر او نظارت دارند تا استبدادی از او سر نزنند.

۹. با انتخاب امام هر چند آزادانه و پاک، امت قدرت خویش را از دست نمی دهد، بلکه از راههای مختلف به اعمال قدرت خویش برای ازاله بدیها و تعمیم و نشر خوبیها می پردازد که در اصطلاح فقهی آن «امر به معروف و نهی از منکر» نامیده می شود.

۱۰. اسلام به هر فردی شخصیت مستقل داده است و اجر و ثواب و مجازات و عقاب که نتیجه عمل شخصی هر کسی است، به خود وی مربوط می شود.

۱۱. از لحاظ تاریخی امت بر حکومت مقدم است، هر چند در طول تاریخ اسلام رقابت میان این دو جریان داشته است.<sup>۱۷</sup>

اگر چه هدف این نوشتار نه نقل و تحلیل اندیشه های غنوشی، بلکه تبیین آنهاست، باید متذکر شویم که اصول بنیادینی که وی برای حکومت اسلامی بر می شمارد، در واقع بسیار کلی، غیر سیاسی و غیر عملی برای بنای یک حکومت اسلامی است.

### هدف یا وسیله بودن حکومت در اسلام

از نظر غنوشی عنصر مهم در ساختار اسلامی، ایدئولوژی و امتی است که این ایدئولوژی را پیاده و عملی کند. دولت و حکومت فقط وسیله ای است که امت توسط آن می تواند این کار را انجام دهد. هیچ چیزی از حکومت و دولت در اسلام مقدس و هدف نیست بلکه ارزش حقیقی و برتری را ایدئولوژی و امت دارند و قرآن و سنت هیچ گاه حکام را خطاب نمی کنند بلکه امت را مورد خطاب قرار می دهند؛ چه در فلسفه سیاسی اسلامی دولت وسیله ای برای حفظ ارزشهای دینی و انسانی و اجتماعی است. پس محور ساختار نظام اسلامی نه دولت، بلکه ملت و مردم هستند.<sup>۱۸</sup> حیثیت حکومت و دولت در اسلام نه آن است که سکولارها فکر می کنند؛ یعنی عدم وجود حکومت در اسلام، و نه آنچه تکورات های شیعه تقلیدی و صوفی - که در اهل سنت هم هستند - فکر می کنند؛ یعنی از هر چه برتر و بالاتر

دانستن قدرت و حیثیت حاکم و به عبارت دیگر حاکم را فوق مردم دانستن، بلکه دولت یک ضرورت اجتماعی و یکی از ابزارهای برپایی عدل است و دست اندرکاران حکومت اسلامی همه خدمتکاران مردمند و مخاطب حقیقی برپایی شریعت هستند و مشروعیت و دوامشان هم موقوف به ادامه برپایی شریعت و احترام به اراده مردم است که در مفهوم شورا و دموکراسی تجلی می‌کند. پس حکومت اسلامی از این نظر یک وسیله مدنی است که با دموکراسی امروزی جز در بعد اخلاقی آن تفاوتی ندارد. اعضای دست اندرکار حکومت اسلامی چون همه انسان و از مردمند، پس هیچ‌گاه معصوم و بدون خطا نیستند و بدین ترتیب از شورا و نظر خواهی از مردم بی‌نیاز نیستند و در مقابل مردم پاسخگو هستند.<sup>۱۹</sup>

چون مطابق قرآن مسئولیت حمل رسالت اسلام و عملی نمودن آن و نشر آن به عهده تمامی امت است و هیچ نهادی یا مرجعی نمی‌تواند خود را تیول دار اسلام معرفی کند و به نمایندگی از خدا سخن بگوید و همچنین چون هیچ‌کسی ادعای حق حکومت مطلقه بر مردم را از طرف خداوند نمی‌تواند بکند، پس امت؛ یعنی تمام امت نه یک فرد یا نهاد خاص، مسئولیت به عهده گرفتن خلافت را دارد و هیچکس در این راستا بدون حساب و مسئولیت نیست. به همین دلیل حرکت تاریخ و مسئولیت آن بر امت متمرکز است و نه بر دولت و حکومت. بنابراین باید به امت بیشتر از دولت توجه داشته باشیم و امت را برای حمل رسالت و خلافت آماده کنیم و به او بیاموزیم که حکمرانان و مسئولان نظام را چگونه مورد محاسبه قرار دهد، زیرا این حق امت است. اقامه عدل و امر به معروف و نهی از منکر در اسلام نیز درست به همین معناست.<sup>۲۰</sup>

تلاش غنوشی در این بحث این است که بگوید: نخست آنکه دولت و حکومت در اسلام ابزار و وسیله است و نه هدف؛ دوم، امت و ایدئولوژی اسلامی مقدم بر قدرت و حکومت است؛ سوم آنکه هیچ گروه، طبقه، نهاد یا فردی تیول دار اسلام یا نماینده خدا نیست؛ و در پایان، حق حکومت از آن تمام امت است که آن را به یکی از خودشان واگذار می‌کنند. غنوشی این مبحث مهم را نیز به صورت گذرا، غیرتحلیلی و بدون طرح استدلالهای قوی و دقیق مطرح می‌کند.

## منشأ مشروعیت در حکومت اسلامی

غنوشی معتقد است که دولت اسلامی از دو منبع مشروعیت می‌گیرد؛ منبع اول شریعت است. تا آنجا که به مرجع قانونی ارزشی حاکم بر سیاست‌گذاریهای دولت مربوط می‌شود باید همه سیاست‌گذاریهای دولت اسلامی مطابق شریعت باشد؛ یعنی آخرین راه‌حلهای حکومتی باید مطابق نصوص شرعی و استنباطهای اجتهادی از آن باشد و هر چیزی که غیر از آن باشد مشروعیت دولت را خدشه‌دار می‌سازد. قرآن می‌فرماید: «پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن» (مائده / ۴۸)، و «پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید آن را به کتاب خدا و سنت پیامبر او عرضه بدارید» (نساء / ۵۹). بنابراین در صورت مخالفت دولت اسلامی با این اصول خروج بر ضد آن و براندازی آن جایز می‌گردد؛ چه قرآن می‌فرماید: «کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان، خود کافرند» (مائده / ۴۴)، و پیامبر (ص) می‌فرماید: «در معصیت خداوند از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد».<sup>۲۱</sup> در حدیث دیگری است که «بر شخص مسلمان است که حرف شنو و مطیع باشد، اما در کار گناه حرف شنوی و اطاعت وجود ندارد».<sup>۲۲</sup> بدین ترتیب دولت اسلامی، دولت قانون شرعی است که تخلف از این قانون مشروعیت دولت را از بین می‌برد. همین امر ادعای اینکه دولت اسلامی یک دولت استبدادی مطلقه است را باطل می‌گرداند. هرچند بسیاری از حکومت‌های اسلامی در تاریخ، استبدادی بوده‌اند ولی استبداد آنها هرگز ریشه در اسلام نداشته بلکه برداشت نادرست و یا بهره‌جویی از اسلام بوده است.

منبع دوم مشروعیت، شورا است که به نص صریح واجب گردیده و بر اساس آن حاکم مسلمان ملزم به شنیدن و پایبند ماندن به مشورت‌ها و نظرهای مردم و نمایندگان مردم می‌باشد.<sup>۲۳</sup> غنوشی منشأ و منبع قدرت را کاملاً از آن مردم می‌داند و بر این نظر است که «در دولت و نظام اسلامی منبع قدرت مردمند و مشروعیت دولت از طریق انتخابات به دست می‌آید... یکی از الزامات این مفهوم جدید جواز قیام بر ضد حکومت اسلامی است که بر اساس گفته پیامبر (ص) اگر کسی - یا کسانی - از شما منکری را ببیند باید آن را با دست اصلاح کند و تغییر دهد، و اگر کسی با دست نتوانست پس با زبان و سخن برای اصلاح و تغییر آن بکوشد، و

اگر آن هم برایش مقدور نبود پس در قلبش آن را بد پندارد و این ضعیفترین درجه ایمان است.<sup>۲۴</sup> البته در قیام علیه حکومت استبدادی هم ضوابطی وجود دارد و اجرای این معروف؛ یعنی قیام بر ضد حکومت استبدادی، هنگامی می تواند موجه باشد که مراحل دیگر مانند توصیه، هشدار، تهدید و غیره طی شده باشد و حکومت نظر و هشدار مردم را نادیده گرفته باشد. در آنجاست که مردم مأمورند تا برای اعاده عدل و اجرای عدالت و حکم الهی برخیزند.<sup>۲۵</sup>

غنوشی در اینجا به رغم تمام ریزبینی و دقت‌هایش به راه خطا می رود؛ قیام با هدف براندازی حکومت برای اجرای عدالت، امری نیست که بتوان به آسانی آن را تجویز کرد چون مشکل جهان اسلام این است که اولاً تصویر روشنی از عدل و عدالت و حکم الهی ندارد و هر کس قدرت را در دست بگیرد عملکرد خود را مطابق عدل و حکم خدا می پذیرد. از سوی دیگر، همان کسانی که با هدف اجرای عدالت مستبد را سرنگون می کنند، خود پس از مدتی تبدیل به مستبد می شوند.

غنوشی در زمینه حکومت و حکومت داری اهمیت و نقش زیادی برای مردم قایل است و آرای مردم را معیار مشروعیت می داند و بر این عقیده است که مردم بعد از خدا، از حاکمیت برتر در جامعه برخوردارند و هیچ کسی حق ندارد ولی و وصی آنها باشد؛ چه آنان نه طفل اند و نه سفیه، بلکه جانشین خدا در روی زمین اند.<sup>۲۶</sup> غنوشی حکومت را قرارداد می داند و معتقد است حکومت اسلامی بر اساس عقد قرارداد بین جامعه و رهبران و مسئولان جامعه بنا می شود. مقتضای این عقد هم این است که مسولان باید برای پیاده کردن احکام شرع بکوشند و این کار را تحت نظارت مردم و نمایندگان مردم انجام دهند و در برپایی عدالت و شورا دریغ نکنند و آن را نصب العین قرار دهند. اینجاست که حکومت اسلامی یک حکومت قانون است؛ به این معنی که قانون شرع فوق همه است و دستگاه حاکم از آن مستثنی نیست.<sup>۲۷</sup>

از دیدگاه غنوشی حاکمیت یک مفهوم اختلافی با قابلیت تفسیرهای گوناگون است. تفسیری که وی از حاکمیت ارایه می دهد این است که حاکمیت یعنی خداوند حاکم مطلق و برتر است و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت او نیست و قدرت و توانایی و صلاحیت اشخاص دیگر چه

حقیقی و چه حقوقی نسبی بوده و فرعی از اصل حاکمیت خداوند است. پس مردم حق و امکان و توان اجتهاد را دارند، ولی در اجتهادشان ملزم به رعایت چارچوب حاکمیت مطلق خداوند هستند، کما اینکه ما می‌توانیم حرکت تجدیدی و رشد جسمی داشته باشیم، ولی همه اینها در داخل چارچوب قانون طبیعی صورت می‌گیرد. همین که بخواهیم به حاکمیت خدا تن دهیم نیازمند آزادی هستیم؛ یعنی اگر آزاد و صاحب اختیار نباشیم نمی‌توانیم از حاکمیت مطلقه خداوند اطاعت کنیم، به عبارت دیگر پذیرش و تن دادن به حاکمیت خداوند هیچ‌گاه مستلزم رفع اختیار انسان نیست. نیز حاکمیت خداوند به این معنی نیست که خداوند در همه امور مردم دخالت مستقیم داشته باشد، بلکه خطوط کلی را ترسیم کرده تا مردم را در انتخابشان یاری کرده باشد. از اینجاست که اعمال حاکمیت، کار و تجربه بشری است که بر اساس توجیهاات و راهنمایی‌های الهی مطابق مقتضیات هر عصر و زمانی قابل تفسیر است. حاکمیت مجموعه‌ای از قوانین یا برنامه‌های معرفتی الهی نیست که با فراگرفتن آن بتوان رعایت آن را ادعا کرد، و همچنین به معنای وجود پاسخ همه مسایل در متون و نصوص دینی نیست، بلکه هر سؤال و مشکلی می‌تواند چندین راه حل داشته باشد که همه درست و شرعی باشد.<sup>۲۸</sup>

بدین ترتیب، از نظر غنوشی، اسلام با تأکید بر توحید، خلیفه‌اللهی انسان، شورا و اجماع، هیچ جایی برای دیکتاتوری باقی نمی‌گذارد و راه را برای استفاده از همه میراثها و دستاوردهای انسانی هموار می‌کند. مسلمانان دیروزی و امروزی بر این نکته تأکید داشته و دارند که مشروعیت حکومت از طریق کسب آزادانه آرای مردم (بیعت) حاصل می‌شود. در این بیعت حکمرانان و دولتمردان با مردم عهد می‌بندند که مطابق شرع رفتار نمایند و شورا و اجماع و نظر مردم را محترم بشمارند و در مقابل اطاعت مردم، عدالت را در جامعه برپا دارند. اندیشه شیعه از دیدگاه غنوشی، در این زمینه دارای ابهاماتی است. وی توضیح می‌دهد که شیعیان در اوایل ولایت را از آن امامان معصوم می‌دانستند و در صورت عدم وجود امام منتظر امام غایب می‌ماندند. چون مدت انتظار کوتاه و مشخص نیست، بنابراین یکی از رهبران شیعه پیشنهاد انتخاب یک فقیه را به عنوان نایب امام یعنی بحث «ولایت فقیه» مطرح کرد. اما

اینکه این ولی فقیه با نهادهای منتخب چه ارتباط و نسبتی دارد و همچنین نسبت و ارتباط وی با امام غایب چگونه است تا کنون مورد بحث و مناقشه بوده است.

اگرچه مبحث غنوشی در خصوص منبع مشروعیت حکومت اسلامی درست به نظر می‌رسد و البته جای تحقیق و بحث عمیق دارد، ولی چنانچه گفتیم دیدگاه وی در خصوص قیام بر ضد حکومت فاقد مشروعیت و مستبد، بسیار ساده‌انگارانه است؛ زیرا در برخی موارد تشخیص حکومت مستبد و فاقد مشروعیت بسیار مشکل است و هیچ شاخصی در این زمینه وجود ندارد. طرفداران حکومت، آن را دارای مشروعیت می‌دانند و مخالفان را خروج‌کنندگان بر حاکم عادل می‌شمارند و مخالفان نیز حکومت را فاقد مشروعیت و مستبد قلمداد می‌کنند و البته هر دو به قرآن و سنت استناد می‌کنند. از سوی دیگر، هر قیامی با خون‌ریزی و هزینه‌های سنگین مادی و معنوی برای کشور و جهان اسلام همراه بوده و درصد موفقیت آن نیز معلوم نیست. بنابراین تجویز قیام باید بسیار با احتیاط و سنجش جوانب آن صورت گیرد. سوم آنکه دو مؤلفه مهم «ماهیت قدرت و حکومت» و «فرهنگ عمومی حاکم بر هر جامعه‌ای»، جهت دهنده قدرت و حکومت است. بر فرض قیام و پیروز شدن آن، نه ماهیت قدرت تغییر می‌کند و نه فرهنگ عمومی جامعه تحول جوهری می‌یابد، بنابراین چه تضمینی وجود دارد که حاکمان جدید نیز به تدریج همانند حاکم قبلی به سمت استبداد نروند و دین را در خدمت قدرت قرار ندهند؟

### شورا در دولت اسلامی

غنوشی پیوسته بر زنده‌سازی و برپایی شورا تأکید داشته و بر این باور است که شورا یکی از مهمترین و بزرگترین اصول اسلامی در زمینه حکومت و اداره جامعه است. این اصل بزرگتر از این است که در مورد آن به یک نص یا دو نص رجوع و استدلال شود و تأویل و تفسیرهایی ارایه شود که الزامی بودن آن را مورد اشکال و خدشه قرار دهد، زیرا شورا یک اصل فرعی نیست، بلکه از اصول دین و یکی از مقتضیات استخلاف قدرت الهی به بندگانش است. شورا ستون فقرات حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد و علامت اقتدار ملت است و نشانگر این است

که ملت به ادای امانت جانشینی خداوند پایبند است. از اینجاست که نیاز به نهادینه کردن این اصل در امت و در ساختار حکومت اسلامی خیلی شدید است تا راههای استبداد و تک تازی بسته گردد. شورا یک مبدأ است و تشکیل چارچوب برای آن به اجتهاد واگذار شده است و تجربه غربی در نظام مند و نهادینه کردن شورا بزرگ و قابل تقدیر است.<sup>۲۹</sup>

به نظر غنوشی، امت اسلامی در هیچ زمینه ای مانند اداره اختلافها از طریق شورا و گفتگو ناکام نبوده است. همین نقطه ضعف جدی باعث شد که خلافت به ملوکیت و استبداد تبدیل گردد و منشأ همه شرها و بدیها در دورانیهای بعد شود، چون درست نقطه مقابل نبوت است. به همین دلیل بود که مبدأ شورا از محتوای حقیقی آن تهی شد و به تحریف گرایید و در پی آن موضوع قدرت نیز تحریف شد و از طرف دیگر موضوع «فتنه» این قدر بزرگ جلوه داده شد که به یک قرن اختلاف تبدیل شد و دلیلی برای قبول حاکم متخلف از طرف اهل سنت گردید. در مقابل اهل سنت، شیعه نیز نتوانست شورا را نهادینه سازد بلکه برای گریز از واقعیتها و درمان کردن دردها، شعار وصایت را بلند کرد و حق امت در شورا را سلب نمود و بالاخره همه امور را به امام غایب سپرد یا کسی که به نام او حکومت می کند.

بدین ترتیب، «شورا» از مقاصد و اهداف آن که درست اهداف نبوت است، تهی شد، در حالی که شورا نبوت را در امت مستمر و پاینده می سازد؛ زیرا امت با انبیاء صفت مشترکی دارد که عبارت از «عصمت» است. آیا امت می تواند این صفت «عصمت» را بدون شورا به طور جدی و فراگیر داشته باشد؟ آیا این کار بدون تنظیم راهکارهای درست و اداره صحیح و به دور از نفوذ ادعاهای بیجا مانند «الزامی نبودن نتیجه شورا» امکان پذیر است؟<sup>۳۰</sup> چارچوب و چگونگی اعمال شورا و نتیجه آن نیز از یک کشوری به کشور دیگر فرق می کند و همه مردم ملزم به قبول نتیجه شورا در یک کشور اسلامی نیستند و ممکن است در یک کشوری مردم حکمی را بپذیرند و در دیگری نپذیرند. پس معیار، رأی مردم و نمایندگان مردم است و حکم هم در رأی آنها تجلی می کند.<sup>۳۱</sup>

یک نکته در خصوص بحث غنوشی این است که وی باید یک نظریه سیاسی مبتنی بر شورا ارایه دهد، در حالی که این کار را نمی کند. او مکرر دو مطلب را مورد اشاره قرار می دهد:

اول اینکه شورا اصل و اساس است و بسیار مهم، دوم اینکه غربی‌ها شورا را نظام مند و عملی کرده‌اند. طرح این مطلب دو ایراد جدی بر وی وارد می‌کند: اول اینکه تأکید بر اهمیت شورا فایده‌ای ندارد، بلکه باید راهکارهای عملی برای تحقق آن در نظام‌های سیاسی امروز ارایه کرد و غنوشی این کار را نکرده است؛ دوم اینکه اگر چه اقدام غربی‌ها در اداره جوامع خود شبیه شورا در اسلام است اما به هیچ وجه همان شورا نیست، و نمی‌توانیم به آسانی بگوییم بخشی از آنچه در نظام‌های سیاسی غرب می‌گذرد همان شورای مورد نظر اسلام و قرآن است.

### حکومت متغلب

غنوشی نظریه حکومت متغلب را رد می‌کند. از نظر وی، بدترین بلایی که امت تا به حال به آن گرفتار شده است تسلط نظام‌های متغلب بر آن است، ولی انقلابی‌های هر انقلابی، مغرور و متکبر بوده و در حالت ناآگاهی از نیازهای جامعه به قدرت می‌رسند و استبداد می‌آفرینند. متملقان و منافقان گرد آنان جمع می‌شوند و تشویق می‌کنند و آنان را از دستاوردهایشان راضی و بدان مغرور می‌سازند.<sup>۲۲</sup> البته غنوشی در مقایسه این روش با روشها و نظریه‌های دیگری که سایر گروهها مانند شیعه و یا خوارج در مقابل با حکام ظالم در پیش گرفته و به کار بسته‌اند، این روش را کم‌ضررتر و معقول‌تر می‌داند و بر این عقیده است که پذیرش حکومت متغلب، اگر چه جوانب منفی زیادی دارد و باعث جرأت و جسارت ظالمان نسبت به دعوتگران و حقوق و خون مردم می‌شود و آزادیهای آنان را سلب می‌کند، اما به شهادت تاریخ اگر بهترین روش و موضع نبوده حداقل کم‌ضررترین موضع بوده است، کم‌ضررتر از اینکه شمشیر به میان آید و خونها ریخته شود و با ادعای از میان برداشتن ظالم که جز با عبور از دریای خون ممکن نیست، جانها و ثروتها ضایع شوند و راهی برای نفوذ دشمن به داخل امت باز شود. قیام مسلحانه علاوه بر اینکه تلفات و ضایعات زیادی دارد طبق شواهد تاریخی نتیجه آن هم مطلوب و پایدار نیست و به جای اینکه عدل و عدالت پدید آید و آزادی و عزت ایجاد شود، بر عکس ظالم دیگری جای ظلم اولی را گرفته و حتی از او بدتر می‌شود. البته این امر بدان معنی نیست که در مقابل ظلم و ظالم مقاومت نکنیم و این واجب شرعی را انکار نماییم، بلکه به این



معناست که در این موارد عاقلانه تصمیم بگیریم و راهکارهای مؤثر و عاقلانه را جستجو کنیم، چون تجارب گذشته نشان می‌دهد که مقاومت و قیام بدون برنامه و غیر عاقلانه همیشه باعث ریختن خونها شده و در نهایت، همه این خونها آسیاب ظالمان و مستبدان را چرخانده است.<sup>۳۳</sup> غنوشی در اینجا، هم نظریه تغلب را که در اندیشه سیاسی اهل سنت بسیار ریشه دار است قبول می‌کند و هم نوعی عدم سازش و قیام بر ضد حکام ظالم را که از مبانی سیاسی شیعه است مورد تأیید قرار می‌دهد. پذیرش نظریه تغلب در اینجا با دیدگاههای غنوشی که به سرعت و به آسانی قیام و انقلاب را تجویز می‌کرد هم خوانی ندارد. البته به نظر می‌رسد این تناقض قابل درک باشد؛ غنوشی طرفدار قیام و انقلاب، غنوشی انقلابی است که در قرن بیست و یکم زندگی می‌کند و عقب ماندگی و انحطاط در دأور جهان اسلام را می‌بیند و با کم حوصلگی در پی ارایه راه حل‌های فوری است، و غنوشی مؤید نظریه تغلب، غنوشی مذهبی متعصبی است که می‌خواهد به نظریه‌های ریشه دار اسلاف سنی اش پایدار بماند و نمی‌تواند به آسانی هزار و چهارصدسال نظریه سیاسی اهل سنت را کنار بگذارد.

### راههای جلوگیری از ظلم دولت اسلامی

از دیدگاه غنوشی دولت و حکومت در اسلام سلاحی در دست یک طبقه خاص نیست که با آن طبقه دیگر را بکوبد، و وسیله‌ای نیز برای افتخار آفرینی ملتی در مقابل ملتی دیگر نیست، بلکه اسلام دولت را وسیله تهذیب و تربیت و تعالی انسان و جامعه و ایجاد فضای عدل و آزادی و پاکی قرار داده است تا فرصتهای بیشتر و بهتری را برای انسان مهیا کند و انسان بتواند در پناه آن بهتر به عبادت خدا پردازد و نیروهای بالقوه را کشف کند و از آنها برای ایجاد وابستگی و همدلی و همکاری استفاده نماید. اما اگر حکومت اسلامی و حاکم مسلمان، جور و ظلم پیشه کند چگونه می‌توان وی را از ظلم بازداشت؟ به نظر غنوشی مجموعه عوامل زیر مانع استمرار استبداد و استقرار آن در نظام سیاسی اسلامی است:<sup>۳۴</sup>

۱. مبتنی بودن مشروعیت حکومت و دولت اسلامی بر اجرای قوانین الهی و اینکه حاکمیت از آن خداوند است و مردم فقط وظیفه اقامه شریعت را به عهده دارند و حکومت و

حاکم فقط وسیله ای برای برآورده ساختن این هدف هستند. این مسئله قیدهایی را بر صلاحیت قانون گذاری دولت وضع می کند و به همین ترتیب بر سیاستهای داخلی و خارجی و سیاست اقتصادی و فکری و تربیتی دولت نیز محدودیتهایی را ایجاد می کند. پس شهروند در حکومت و دولت اسلامی - بر خلاف دولتهای غیر اسلامی و دموکراتیک سکولار - حق دارد و حتی مکلف است همه سیاستهای دولت را با معیار اسلام بسنجد و از آنچه با اسلام مطابقت دارد اطاعت نماید و از اطاعت آنچه خلاف مقررات اسلام است خود داری کند.

۲. مبتنی بودن مشروعیت حاکم اسلامی بر عهد و پیمان حقیقی میان حاکم و مردم که بیعت نماد آن می باشد. در این پیمان، حاکم و نخبگان سیاسی تعهدشان را نسبت به اقامه عدل و پایبندی به شریعت الهی ابراز می دارند و این امر حاکم را وکیل مردم ساخته و امکان نظارت بر او و حساب کشی از او را از طرف مردم مهیا می سازد، حتی اگر به مقتضیات عهد و پیمان التزام درست نداشت امکان عزل وی را نیز فراهم می آورد.

۳. اسلام دولت را از صلاحیت قانون گذاری و تفسیر متون وحی به دور داشته است. تفسیر متون وحی کار علمای خارج از قدرت و حکومت و غیر وابسته به آن است. دولت موظف است آنچه را علمای غیر حکومتی تفسیر می کنند و مردم رأی می دهند اجرا نماید.

۴. افکار عمومی یعنی مردم که صاحب اقتدار حقیقی در نظام هستند، وظیفه نظارت و کنترل دستگاه حکومت را بر اساس امر به معروف و نهی از منکر به عهده دارند و این وظیفه در سطوح مختلف فردی، گروهی و از طریق وسایل مختلف مانند روزنامه و نشریات دیگر صورت می پذیرد و در ادای این وظیفه به اجازه حاکم هم نیازی نیست. از اینجاست که نشر روزنامه و کتاب و تشکیل احزاب حق مردم است و دولت نمی تواند از آن جلوگیری کند؛ زیرا این نه تنها حق، بلکه واجبی است که مردم انجام می دهند.

۵. در دولت اسلامی دانشمندان و روشنفکران و بزرگان قبایل و همه نمایندگان (اهل حل و عقد) از جایگاه والایی برخوردارند. این امر سلطه حاکم را در حد اجرایی آن محدود می سازد. از اینجاست که دولت در اسلام تقریباً هیچ نقشی در قانون گذاری به ویژه در آنچه به اصول و عقاید و اندیشه و تربیت و اقتصاد و مالیات و قضا و دادرسی تعلق می گیرد ندارد، پس

دولت اسلامی یک نقش اجرایی دارد و آنچه را که نهادهای مختلف کشور به تصویب می‌رسانند عملی می‌کند.

راه حل‌های غنوشی برای جلوگیری از ظلم دولت اسلامی نیز همانند سایر مباحث او بسیار کلی، شعارگونه و غیر عملی است. بخشی از این راه حل‌ها صرفاً مباحث و دیدگاه‌های شخصی است که همه مسلمانان بخصوص صاحبان قدرت آنها را قبول ندارند. برخی دیگر نیز که جنبه راهکار دارند غیر عملی هستند. چگونه ممکن است دولت قدرت داشته باشد، اما هیچ نقش و تأثیری در قانون‌گذاری نداشته باشد؟ چگونه صاحبان قدرت اجازه می‌دهند افرادی که خارج از قدرت هستند برای آنان قانون تصویب کنند، بر عملکرد آنان نظارت نمایند و آنان را امر و نهی کنند؟ نکاتی که غنوشی برای جلوگیری از ظلم دولت اسلامی ذکر می‌کند، بسیار مهم و عمدتاً عقلانی هستند که بشر قرن بیست و یکم به آنها رسیده است، اما استناد برخی از آنها به قرآن و سنت و نسبت دادن آنها به اسلام بسیار مشکل و ممتنع به نظر می‌رسد. البته اسلام در بسیاری از موارد، بخصوص در عرصه‌های سیاست و حکومت، به مسلمانان اجازه داده است آنچه را به تناسب شرایط زمان و مکان و با معیار عقل خود تشخیص می‌دهند عمل کنند، اما این تفاوت دارد با اینکه نتیجه‌ای را که به اقتضای زمان و مکان و عقل، خود بدان رسیده ایم، به قرآن و سنت نسبت دهیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### دموکراسی در نگرش غنوشی

در خصوص چپستی دموکراسی از نگاه غنوشی باید گفت وی دیدگاه خاصی نسبت به دموکراسی دارد که بر اساس آن، اختلاف و تضادی میان اسلام و دموکراسی نیست. از نظر وی، دموکراسی در اصل یک هدف و مرام است، نه یک فلسفه و ایدئولوژی. اگر بگوییم «دموکراسی لیبرال»، یعنی به آن پسوندی اضافه کنیم و یا به عبارت دیگر از زاویه مشخصی به دموکراسی نگاه کنیم، در آن صورت دموکراسی از مفهوم و هدف بودن به ایدئولوژی تبدیل می‌شود. دموکراسی خود مفهومی طبیعی و عادی است و چگونه شدن و جهت گیری آن، به چگونه بودن تعریف و برداشت از آن بستگی دارد، بدین ترتیب وی امکان ایجاد یک

«دموکراسی اسلامی» را ممکن می‌سازد و آن را بهترین روش برای حکومت و بزرگترین تحفه‌ای می‌داند که عصر حاضر برای پیاده و عملی کردن مفهوم شورا به ارمغان آورده است. <sup>۳۵</sup> وی دموکراسی را از چارچوب تعریف زبانزد معروف و مشهور آن، یعنی «مردم‌سالاری» بیرون آورده و آن را یک پروژه آموزشی سیاسی - اجتماعی معرفی می‌کند. از دیدگاه وی دموکراسی به معنای انتخاب یا مخالفت با یک جناح نیست، بلکه تربیت و آموزش یک جناح است تا بتواند بادیگران وارد مفاهمه و گفتگو شده و با آنان هم زیستی داشته باشد. دموکراسی مانند شورا تنها وسیله‌ای برای ابراز خواست اکثریت نیست، بلکه یک برنامه تربیتی و یک روند آموزشی سیاسی است که برای درمان بیماریهای سیاسی مانند رادیکالیسم و جمود و انحصار طلبی، از خلال گفتگو و دیالوگ به دست می‌دهد. دموکراسی از رنگ قلم به جای خون و از برگه رأی به جای گلوله استفاده می‌کند. <sup>۳۶</sup> حقیقت دموکراسی، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد است که آزادی فکر و اندیشه و آزادی گردهمایی و مسابقه صلح‌آمیز برای رسیدن به قدرت از طریق صندوق رأی را تضمین می‌کند. <sup>۳۷</sup>

از نظر غنوشی یکی از ویژگیهای اساسی دموکراسی فراگیر بودن آن است که جمع شدن دموکراسی با استثنا را ناممکن و غیر قابل تصور می‌سازد، پس دموکراسی اگر فراگیر نباشد و در آن همگان به طور یکسان از حقوق و امتیازات عادلانه برخوردار نباشند، ناقص است. حتی اگر استثنا شدگان گروه کوچکی هم باشند، دموکراسی ناقص می‌شود و ماهیت اصلی‌اش را می‌بازد؛ استثنا در دموکراسی با مقتضیات اساسی آن در تعارض است. <sup>۳۸</sup> بدین ترتیب آنچه به نام دموکراسی در کشورهای جهان سوم و کشورهای اسلامی اجرا می‌شود، دموکراسی واقعی نیست، بلکه فریبهای نقابداری است که توسط آن، توده‌های محروم و تشنه دموکراسی فریب داده می‌شوند. این رژیمهای نقابدار شبیه حاکمیت کلیسا و پادشاهان دوره قرون وسطی در اروپا هستند و جهان اسلام و کشورهای اسلامی نیز توسط کلیساها - تحت نامهای دیگر - و پادشاهان مستبد اداره می‌شوند، نه مطابق عصر دموکراسی و آزادی و حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت. <sup>۳۹</sup>

نظر غنوشی در زمینه نسبت اسلام و دموکراسی این است که دموکراسی یکی از خواسته‌های اساسی اسلام بوده و یک چارچوب منظم امروزی در عصر حاضر است که مفهوم شورا در تعالیم سیاسی اسلام را درون خود جای داده است. به این ترتیب وی دموکراسی را نه از باب قبول واقعیتها، بلکه از باب اینکه دموکراسی از جمله اهداف پیام اسلام به بشریت است قبول دارد و بر این عقیده است که در مقابل ضعف و ناکامی مسلمانان در نظام مند ساختن شورا، غرب در تنظیم و جا انداختن آن کامیاب شد و راهکار مؤثری برای تعبیر مردم از خواسته‌هایشان و در خواست حقوقشان و اعمال قدرت از سوی آنان ارائه کرد و در حقیقت بعد از دوران خلفای راشدین برای اولین بار تغییر صلح آمیز قدرت را از طریق شورا میسر ساخت.<sup>۴۰</sup> او بدیل دیگری برای دموکراسی نمی بیند و بر این نظر است که ما تجربه اسلامی معاصر دیگری نداریم که جانشین دموکراسی شود. پس اسلامی ساختن دموکراسی کوتاهترین راه برای رسیدن به اجرای نظام مند مبانی شورا است.<sup>۴۱</sup> غنوشی واهمه و ترس بعضی را که اگر دموکراسی را بپذیریم اسلام را از دست می دهیم و تمدن اسلامی نابود خواهد شد، درست نمی داند و تأکید می کند که شکی نیست اگر دموکراسی در جهان اسلام پیاده می شد اسلام زنده و حاکم می گردید، چرا که هیچ اندیشه ای تاب مقاومت با اندیشه اسلامی و یارای پیشی گرفتن بر آن را ندارد.<sup>۴۲</sup> وی از موضع اسلام گرایانی که با دموکراسی مخالفت می کنند و آن را نقطه مقابل اسلام می دانند تعجب می کند که آنان به جای اینکه از غرب به خاطر اینکه شورا را از محدوده نظر به عرصه عمل و اجرا کشانده و آن را سازمان داده تشکر کنند و این دستاورد مهم را مانند دستاوردهای مادی و صنعتی غرب وارد کنند، با دموکراسی به مبارزه برخاسته اند و بر دموکراسی لعنت می فرستند و عجیبترا اینکه بعضی از آنان تا این درجه از حماقت رسیده اند که مقوله ای را که دیکتاتورهایی مانند ضیاء الحق و همتایان وی در خلیج فارس تکرار می کنند، زمزمه نموده و می گویند: «شیوه های جدید برای انتخابات یک روش وارداتی از غرب است و با اسلام هم خوانی ندارد.»<sup>۴۳</sup>

از نظر غنوشی بعضی از این اسلام گراها که دموکراسی را غیر اسلامی و اسلام را ضد

دموکراسی معرفی می کنند، تخصصی در علوم انسانی ندارند و فقط بررسی لغوی متون را بلدند و بدین ترتیب با سادگی بسیار حکومت اسلامی را حکومت خدا و حکومت بر اساس دموکراسی را حکومت مردم می دانند، در حالی که مسایل و مفاهیم سیاسی به این سادگی قابل تجزیه نیست. «حکومت خدا» یعنی انقلاب بر ضد انحصار ثروت و علیه انحصار فهم و تفسیر اراده و کلام خدا از طرف کسانی که خود را نمایندگان خدا جا می زنند؛ «حکومت خدا» یعنی اینکه حکمران، حق اجرای قانون را دارد نه حق شناختن آن را، حکومت قانون یعنی دولت قانون. «حکومت خدا» یعنی دولت نباید توسط پادشاه یا نخبگانی جدا از مردم اداره شود؛ ولی حکومت خدا به این معنا نیست که خدا می آید و حکومت می کند. در نهایت اینکه «حکومت خدا» درست و دقیقاً همان معنای حکومت مردم و نمایندگان مردم در چارچوب موازین اسلامی است که در فقه اسلامی از آن با نام «اهل حل و عقد» یاد می شود.<sup>۴۴</sup>

غنوشی ریشه مخالفت عده ای را با دموکراسی به دو دلیل اصلی می داند: اول، برداشت نادرست آنان از دموکراسی که به نظر غنوشی ریشه در افکار سید قطب در مورد حاکمیت دارد که معتقد بود فقط نظام اسلامی یگانه نظام مناسب برای زندگی است. سید قطب این نظریه را از مودودی (اولین پدید آورنده آن) گرفته است که اساس و بنای سیاسی در جوامع جاهلی را حاکمیت بشر می داند که در تغییر ارزشها و مبادی، معیارش رأی مردم باشد. دوم، ناتوانی آنان در فهم طبیعت اسلام و ناآگاهی شان از واقعیت‌های تاریخی تعامل مسلمانان با مسئله حکومت و حاکمیت در سرتاسر تاریخ اسلام. اسلام در همه موضوعات و موارد حکم نداده و زمینه را برای اجتهاد بشر باز گذاشته است (منطقة الفراغ) تا بشر مطابق نیازهای زمانی و مکانی خود تصمیم بگیرد و عمل کند. این موضوعات و زمینه‌های بدون حکم و آماده برای اجتهاد، از معجزات اسلام و از دلایل صلاحیت اسلام برای همه زمانها و مکانهاست. دلایل زیادی از سیره پیامبر (ص) و موضع گیری صحابه در این مورد وجود دارد؛ مثل اختلاف در عملکردهای صحابه که دارای دو وجهه دینی و سیاسی اند و در میان صحابه هیچ اختلافی در مسایل دینی (عقیده و عبادات و اخلاق) وجود ندارد، ولی در مسایل مربوط به اداره جامعه و حل مشکلات عمومی و صلاحیت و شروط نصب امام اختلاف زیادی میان آنان

پدید آمده است. شهرستانی می گوید: «مسلمانان از زمانی به روی یکدیگر شمشیر کشیدند که دربارهٔ خلافت و قدرت میانشان اختلاف پیدا شد و اختلاف صحابه در تعیین جانشین پیامبر نیز مثال خوبی است.»<sup>۴۵</sup>

غنوشی از آنانی که عقیده دارند اسلام برای همه مسایل و مشکلات راه حل‌های آماده دارد و برای احیای خلافت همه شرایط جز عملی شدن چند حکم باقی مانده است، به عنوان کم دانشهایی که از اسلام آگاهی درست ندارند یاد می کند و از اینکه آنان نقشی برای امت و اجتهاد و عقل قایل نمی شوند اظهار تأسف می کند. غنوشی مشکل دیگر این دسته از اسلام گراها را کج فهمی و برداشت آنان از بعضی از آیات قرآن که درباره فراگیر بودن اسلام و کمال دین نازل شده است می داند؛ مانند آیه «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدیم» (مائده ۲) و آیه «و ما هیچ چیزی را در کتاب لوح محفوظ فروگذار نکرده ایم» (انعام ۳۸). امروز آنان این آیات را طوری تفسیر می کنند که اسلام راه حل‌های آماده برای همه مشکلات دارد و بدین ترتیب نیازی برای تلاش و اجتهاد وجود ندارد و نباید چیزی را از غیر از اسلام گرفت، در حالی که معنی این نصوص این است که قرآن جواب همه مسایل را که به شرعیات (عقیده و اخلاق و ایمان) مربوط است به گونه ای روشن آورده است، و آن دسته از مسایل را که به امور سیاسی و اداره نظام جامعه مربوط می شود به اجتهاد، تلاش و تجربه مسلمانان و مردم واگذار کرده است تا بر حسب مقتضیات زمان و مکان و در چارچوب کلی قرآن، بازسازی و تنظیم کنند. همه اسلام گرایانی که قرآن را این گونه تفسیر می کنند - چه جهادی مثل حركة الجهاد، چه سلفی ها، و چه تحریری ها یعنی حزب التحریر - نه تنها برداشتشان از قرآن ناقص است، بلکه احاطه درستی به تاریخ اسلام به ویژه به عملکرد و تعامل مسلمانان با مسئله حکومت و حاکمیت ندارند.<sup>۴۶</sup> اسلام گرایانی که با دموکراسی مخالفند و آن را نقطه مقابل حاکمیت خدا تفسیر می کنند، نه تنها مانعی بر سر راه دموکراسی اند، بلکه مانع پیشرفت و ترقی هستند.<sup>۴۷</sup> این موضع گیری در مقابل دموکراسی، آنان را به عقب می اندازد و برای دیگران نیز نتیجه ای جز عقب ماندگی ندارد؛ چه تجربه اسلامی معاصر دیگری نداریم که جانشین دموکراسی شود و فقط از طریق اسلامی ساختن دموکراسی است که می توانیم

امروزه به «شورا» شکل نظام مند و امروزی بدهیم. کسانی که دموکراسی را نمی‌پذیرند در حقیقت حکومت تک حزبی را تجویز می‌کنند.<sup>۴۸</sup>

وی نمونه حکومت داری اسلامی را که امروزه عمل می‌شود یک الگوی اسلامی کامل و جانشینی درست برای دموکراسی نمی‌داند و خاطر نشان می‌سازد که اسلام‌گراها فقط دو الگوی معاصر دارند که یکی ایران و دیگری سودان است و هر دو هم در تلاش برای یافتن یک هویت و ساختار حکومتی امروزی اسلامی‌اند. پس راهی جز قبول اندیشه دموکراسی و روش دموکراتیک پیش روی خود نمی‌بینیم و اگر این کار را نکنیم مجبور خواهیم شد هزینه‌های سنگینی پرداخت کنیم، به ویژه برای حرکت اسلامی خیلی خطرناک خواهد بود که روش غیر دموکراتیک را پیشه کرده و به جز خود همه را نفی کند. کسانی که از دموکراسی بیشتر می‌توانند نفع ببرند مسلمانانند و باید برای برپایی آن بسیار تلاش کنند؛ زیرا سکولاریست‌ها به دلیل در اقلیت بودنشان از آمدن دموکراسی که تهدیدی جدی برای اقتدار آنان است، جلوگیری می‌کنند؛ پس بر برادران دست اندر کار اسلامی است که در این خوف و هراس با سکولار نباشند و این ایده زیبا یعنی دموکراسی را از بین نبرند.<sup>۴۹</sup> غنوشی پذیرش روش دموکراتیک و دموکراسی را یکی از ضروریات آینده خوب برای مسلمانان می‌داند و بر این عقیده است که آینده اسلام در آزادی و دموکراسی است. فرهنگ این منطقه (کشورهای اسلامی) به حکم اسلامی بودن آن ایجاب می‌کند که دموکراتیک ساختن آن از طریق اسلام باشد.<sup>۵۰</sup> غنوشی در این راستا دستاوردهای آقای خاتمی در ایران را مثبت و سازنده تلقی می‌کند و بر این نظر است که تجربه ایران پس از خاتمی در زمینه نشر دموکراسی می‌تواند در جوامع مسلمان دیگر قابل اجرا باشد؛ چه ایران یگانه کشور اسلامی است که هم به طرف دموکراسی حقیقی پیش می‌رود و هم تمدن و میراث فرهنگی خود را حفظ کرده است. خاتمی در حقیقت تلاش می‌کند تا اسلام را از قید میراثی فاسد رها سازد. وی تعیین یک زن به عنوان معاون رئیس جمهور را مثال بارزی برای گفته خود ذکر می‌کند و اضافه می‌کند که شاید این را غیر اسلامی تلقی کنند، ولی همه می‌دانیم که خاتمی یک دانشمند مسلمان است که نه تخریب اسلام از وی مورد انتظار است و نه به اسلام ناآگاه است.<sup>۵۱</sup>



## نهضت اسلامی و دموکراسی

غنوشی در پذیرش دموکراسی در حد نظری آن بسنده نکرده، بلکه برای عملی و نهادینه نمودن آن در چارچوب نهضت اسلامی، گامهای جدی برداشته است. وی در اولین بیانیه نهضت مقاومت تونس به تعهد نهضت به روند دموکراسی و همچنین تعدد احزاب، مشارکت و تغییر قدرت به طور مسالمت آمیز اشاره کرده و آن را جزو اهداف نهضت آورده است و رأی مردم را منبع مشروعیت دانسته است.<sup>۵۲</sup> در بند ششم اساسنامه نهضت مقاومت نیز به صراحت آمده است که «این نهضت هیچیک از نظامهای حکومتی به اصطلاح اسلامی موجود در کشورهای اسلامی مانند عربستان، ایران و سودان را به عنوان الگو و یک نظام نمونه اسلامی نمی پذیرد. از طرف دیگر به دموکراسی به عنوان اساسی که می توان بر آن یک جامعه عادل و دارای مساوات را بنیان کرد، نگاه می کند.»<sup>۵۳</sup> در این اساسنامه تصریح شده است که «برنامه روشن است و نیاز به بازجویی پلیسی ندارد و آن، تأمین آزادی برای خود و همه ملتهاست. ما برای کشورمان دموکراسی ای می خواهیم که بدون قیمومت حزب واحد و یا خانواده مشخص و یا فرد خاص باشد و در این راستا می کوشیم تا نیروهای ملی را بسیج کنیم و رژیم را در برابر دو انتخاب که سومی ندارد قرار دهیم: یا گردن نهادن به خواسته های ملت از خلال پذیرش انتخاباتی که بتواند همه نهادهای دولتی را بازسازی کند، یا اینکه کشور در کام یک قیام مردمی فرو رود که خواست و انتخاب ملت را به کرسی بنشانند. ما یک حرکت سیاسی مردمی هستیم که ابزارهای فشار مردمی و عصیان مدنی را برای اجرای خواسته های توده ها به کار می برد. پس از برقراری خواست مردم، ملت فرصت این را پیدا خواهد کرد تا میان طرح اسلامی یا طرح دیگران به گزینش بپردازد.»<sup>۵۴</sup>

غنوشی دموکراسی را نه تنها برای مردم و کشور خود ضروری می داند، بلکه آن را یک ضرورت منطقه ای و بین المللی قلمداد می کند و می گوید: «ما آزادی را تنها برای خودمان و کشورمان نمی خواهیم، بلکه آن را برای همه و در همه جا می خواهیم و در سطح بین المللی خواهان جهانی هستیم که بر اساس این باور و اعتقاد که همه سرنوشت مشترکی داریم پیش برود. جهان امروز آنقدر کوچک شده که راهی به جز جهانی فکر کردن نداریم. تا جایی که به

مسائیل داخل کشور هایمان مربوط می شود راهی به جز گریز به دموکراسی نداریم. ما باید دموکراسی ای را که همه گیر باشد بخواهیم و پیاده کنیم؛ دموکراسی ای که همه را که به یک چشم ببیند، عدالت بیاورد، انتقال قدرت را سازمان دهد، توزیع عادلانه ثروت را بیاورد، اقتصاد آزاد داشته باشد و حق مردم را در اداره امورشان و انتخاب آینده شان بدون فشار از خارج تضمین کند.<sup>۵۵</sup> وی اعلام کرد که «ما برای همکاری با هر طرف دیگری برای تشکیل جلسه ای که زمینه را برای ایجاد دموکراسی فراهم کند آماده ایم، به شرطی که هویت کشور را حفظ کند و از هدایت پذیری از بیگانگان بپرهیزد و برای تحقق عدالت اجتماعی کوشش نماید. ما مثل سایر احزاب سیاسی فقط برای رسیدن به قدرت و ماندن در آن مبارزه نمی کنیم، بلکه برای ما مهم این است که یک نظام معمولی که آرامش و کرامت را حفظ و مردم سالاری را رعایت کند در کشور حکومت کند؛ نظامی که نقطه ثقل را از مرکز به همه جهات و از خارج به داخل بیاورد و در جهت سیر تدریجی عقلانی و رفع دیکتاتوری تلاش نماید.»<sup>۵۶</sup>

غنوشی در انتخابات سال ۲۰۰۱ در تونس شرکت نکرد تا رژیم به این بهانه روند دموکراسی را بر هم نزنند، و در توضیح اقدام خود گفت: «ما در انتخابات سال ۲۰۰۱ شرکت نمی کنیم تا به نفع آمدن دموکراسی زمینه مهیا شود، زیرا دولت همیشه طرف اسلامی را بهانه قرار داده و از برگزاری انتخابات سالم و درست جلوگیری می کند و در این میان دموکراسی متضرر می شود. ما می خواهیم این بهانه را از دست دولت بگیریم و نگذاریم بار دیگر انتخابات را بر هم بزنند. سند شرعی ما هم در این است که مکلف به ترس از خدا و اجرای اسلام تا حد توان و امکان هستیم و در ضرورتها از تنازل - مدارا و کوتاه آمدن - کمک می گیریم. البته با این تنازل عملی، تنازل فکری نکرده و دولت و ارتباط اسلام با دولت را انکار نکردیم و نمی کنیم و به فراگیر بودن اسلام اعتقاد داریم، ولی به این هم معتقدیم که در ایجاد دولت و جامعه اسلامی به تدریج نیاز است و این تدریج در ظهور اسلام هم بوده است، و قرآن هم به تدریج نازل شده است.»<sup>۵۷</sup>

## پاورقیها:

1. Rachid Gannouchi, "From Village to Zeitouna," in ghannouchi. net, Autobiography. htm.pp. 1-22.
2. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Political Philosophy," in ghannouchi.net/Political Philosophy.htm p. 1.
3. Rachid Ghannouchi, "Human Rights in Islam," in ghannouchi.net/humanislam.htm. p. 5.
4. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Political Philosophy," op.cit., p. 5.  
۶. راشد الغنوشي، «مبادئ الحكم والسلطة في الاسلام»، ص ۱، در  
Aljazeera.net/in arab world/2001/8/8. htm.
7. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Movement and the Dilemma of Choosing Between State and Society," in ghannouchi.net/Statesociety.htm. p. 6-8.
۸. برای نمونه ر.ک: علی عبدالرازق، الاسلام و اصول الحكم، بیروت: دارمکتبة الحیاة، ۱۹۹۶، ص ص ۱۶۴-۹۵.
9. Ibid, p. 3.  
۱۰. مجله مرآصد (مرکز دراسات الاسلام و العالم)، السنه الاولى، العدد الثاني، خريف ۱۴۲۰، ص ۳۸.  
۱۱. پیشین، ص ۳۷.
12. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Political Philosophy," op.cit., pp. 5-6.  
۱۳. مرآصد، همان، ص ۳۹.  
۱۴. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، بیروت: المؤسسة الاسلامية، ۱۴۲۱، ص ۲۶.  
۱۵. مرآصد، ص ص ۴۳-۳۹.  
۱۶. پیشین؛ و الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، همان، ص ۲۸-۲۹.
17. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Political Philosophy", op.cit., pp. 2-5.
18. Ibid, p. 5.  
۱۹. راشد الغنوشي، «مبادئ الحكم والسلطة في الاسلام»، المصدر السابق.
20. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Movement and the Dilemma of Choosing Between State and Society," op.cit., p. 10.
۲۱. محمد باقر المجلسی، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ص ۲۲۷ و ۳۵۶، و ج ۴۳ ص ۲۹۷. شیخ حرالعالمی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۱۵۷ و ج ۱۵، ص ۱۷۲ و ج ۱۶، ص ۱۵۴.
۲۲. صحیح مسلم.
۲۳. راشد الغنوشي، مبادئ الحكم والسلطة في الاسلام، همان، ص ص ۳-۴.
۲۴. شیخ حرالعالمی، پیشین؛ ج ۱۶، ص ۱۳۴؛ محمد باقر المجلسی، پیشین، ج ۳۵، ص ۲۰۱، و ج ۷۱، ص ۴۱۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۱۹۳؛ ابن ابی جمهور احصایی، عوالی اللثالی، قم: انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۳۱.
25. Rachid Ghannouchi, "Human Rights in Islam", op.cit., p. 8.  
۲۶. «راشد الغنوشي یقر مطالب التغيير لدى الحركة الاسلامية، رفض الاستبداد...» فی:  
alsahwah-yemen. net/7/2001/p. 6.htm.
27. Rachid Ghannouchi, "Human Rights in Islam," op.cit., pp. 7-8.  
۲۸. مرآصد، همان، ص ص ۳۱-۳۰.  
۲۹. راشد الغنوشي، «مبادئ الحكم والسلطة في الاسلام»، همان، ص ۴.

٣٠. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، همان، ص ٧٢ .
31. Rachid Ghannouchi, "Our View of Modernity and Democracy," in: ghannouchi.net/modernity.htm. p. 6.
٣٢. راشد الغنوشي، يقرأ مطالب التغيير لدى الحركة الاسلامية، رفض الاستبداد... في: alsahwah-Yemen.net/7/2001/p. 7. htm.
٣٣. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، همان، ص ١١٣-١٠٨ .
٣٤. راشد الغنوشي، مبادئ الحكم و السلطة في الاسلام، همان، ص ٧-٥ .
٣٥. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، همان، ص ٢١ .
36. Rachid Ghannouchi, "Our View of Modernity and Democracy," op.cit., pp. 11.
37. Rachid Ghannouchi, "Islamic Movements: Self-Criticism and Reconsideration", p. 4, in Islamonline.net/english/Contemporary/politics 1.html.
38. Islamonline.net 2001/5/28, op.cit., p. 4.
39. Rachid Ghannouchi, "Our View of Modernity and Democracy," op.cit., pp. 11.
٤٠. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، همان، ص ٧٣-٧٤ .
41. Rachid Ghannouchi, "Islam Movements: Self-Criticism and Reconsideration", op.cit., pp. 4-5.
42. Rachid Ghannouchi, "Islam And West: Realities And Prosepects" in: ghannouchi.net/modernity.htm. p. 6
٤٣. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، همان، ص ٧٣-٧٤ .
٤٤. مراد، همان، ص ٢٨؛
- Rachid Ghannouchi, "Our View of Modernity and Democracy," op.cit., pp. 6.
٤٥. بيشين، ص ٢٩-٣١ .
٤٦. مراد، همان، ص ٢٩-٣١ .
٤٧. بيشين، ص ٢٨ .
48. Rachid Ghannouchi, "Islamic Movement: Self-Criticism and Reconsideration," op.cit., pp. 4-5.
49. Ibid.
50. Al-Ahram Weekly, 1-7 October 1998.
51. Ibid.
52. Rachid Ghannouchi, "From Village to Zeitouna," op.cit., p. 20.
53. Rachid Ghannouchi, "Governing Principle of the Annahda (Renaissance) Party," p. 2, in ezzeituna.Org/annahda/English/princip/govprinc.HTM.
٥٤. راشد الغنوشي، حرکت امام خميني و تجديد حيات اسلام، ترجمه سيد هادي خسروشاهي، تهران: انتشارات اطلاعات، ١٣٧٢، ص ١١٧ .
55. Rachid Ghannouchi, "From Village to Zeitouna," op.cit., p. 10-11.
٥٦. «الجبعة المعارضة و الموقف من مشاركة التيار الاسلامي فيها (اجابة الشيخ راشد الغنوشي)»، في: Aqlamonline. Come/conferen 4 ab.html.
٥٧. «خودداری غنوشي از شرکت در انتخابات به خاطر دموکراسی»، در: Islamonline.net-001/5/28, p: 1-3